

سه شنبه 03 آذر 1405 - 08:31

آموختن فلسفه یک چیز است و تفکر فلسفی چیزی دیگر

استاد رضا داوری اردکانی درباره اندیشه فارابی، از مسئله‌ای فراتر از شناخت آرای یک فیلسوف سخن می‌گوید:

استاد رضا داوری اردکانی درباره اندیشه فارابی، از مسئله ای فراتر از شناخت آرای یک فیلسوف سخن می گوید: تفاوت میان آموختن فلسفه و تفکر فلسفی. او معتقد است فارابی با طراحی مسیر فلسفه در دوره اسلامی و طرح امکان سازگاری دین و فلسفه، جایگاهی در تاریخ تفکر ما دارد؛ اما خواندن آثار او، به خودی خود ما را به فهم مستقیم مسائل زمانه نمی رساند. مسئله این است که چگونه می توان از دانستن فلسفه به تفکر رسید.

هفته حکمت و فلسفه برای ما بهانه دیدارها و گفت وگوهایی بود، در این ایام پای سخنان فرزانگانی نشستیم که هر یک تجربه ها و کوشش هایی در جهان اندیشه پشت سر گذاشته و مسیر فکری خود را پیموده بودند؛ اما جملگی در عشق به حکمت و اندیشیدن مشترک بودند. ما پای سخنانی نشستیم که گویی با شنیدن آنها، هزاران کتاب را تورق کرده بودیم.

آخرین ایستگاه ما در این دیدارها، محضر فیلسوفی نامدار بود که برای اهل فکر و فلسفه، نیازی به معرفی ندارد؛ استاد رضا داوری اردکانی، محقق و معلمی که نامش برای بسیاری آشناست. با مجموعه ای از پرسش ها خدمت ایشان رسیدیم. محور اصلی پرسش هایمان این بود که آیا اندیشه فارابی می تواند به ما در فهم وضعیت خودمان و جهانی که در آن زندگی می کنیم، کمک کند؟

از همین رو، درباره مسئله اصلی فارابی در فلسفه سیاسی و نسبتی که میان فلسفه، سیاست و دین برقرار می کند، پرسیدیم. به سراغ مفهوم مدینه فاضله رفتیم و اینکه آیا می توان آن را معیاری برای فهم و نقد نظام های سیاسی موجود دانست. همچنین سرنوشت فلسفه سیاسی در سنت اسلامی را به بحث گذاشتیم؛ از نسبت ابن سینا با شریعت و سیاست پرسیدیم و این مسئله را مطرح کردیم که اگر فلسفه سیاسی در سنت اسلامی استمرار چندانی نداشته است، چه عواملی در این میان نقش داشته اند؟ و سرانجام به این پرسش بازگشتیم که امروز چه نسبتی می توانیم با فارابی برقرار کنیم و کدام بخش از اندیشه او همچنان برای فهم جهان معاصر اهمیت دارد.

آنچه در آخرین شماره از «پای درس فرزانگی» پیشکش نگاهتان می شود، حاصل این دیدار و گفت وگو با استاد رضا داوری اردکانی است؛ به قول اهل فضل و ادب، «جهانی است بنشسته در گوشه ای».

در ابتدا، از تاثیر فلسفه فارابی در سیاست پرسیده اید؛ فلسفه هیچ فیلسوفی مستقیما در سیاست اثر ندارد. در مورد فارابی قضیه روشن است. اولا، ما فارابی را کمتر خوانده ایم و از تفکر او چندان اطلاع نداریم و شاید اگر هم بخوانیم این مطالعه ما را به فهم سیاسی بیشتری نرساند. من کتابی درباره مقام تاریخی فارابی نوشته ام و اثر تفکر او را در تاریخ فلسفه دوره اسلامی در حد بضاعت خود بیان کرده ام. این اثر چنانکه باید خوانده و فهمیده نشده است و اگر می شد شاید به ما در فهم بهتر فلسفه آشنایی با دوران های تاریخی مدد می کرد و فی المثل نسبت میان ابن سینا و سهروردی و ملاصدرا را بهتر درک می کردیم. بعد از این سینا، فارابی کمتر خوانده شده و شاید اهل فلسفه احساس نیازی به خواندن آن نداشته اند. فلسفه فارابی طرح اجمالی سیر فلسفه در دوره اسلامی است و اکنون می بینیم که طرح مهم او چگونه اجرا شده و تحقق پیدا کرده است.

۱. فارابی به طرح هیچ سیاستی نمی پردازد و از هیچ سیاستی بحث نمی کند، بلکه فلسفه اش بیان سازش و اتحاد میان دین و فلسفه است. وقتی دین و فلسفه متحد شوند فلسفه سیاست تقریبا منتفی می شود. در آثار فارابی هیچ نظریه سیاسی وجود ندارد، جز اینکه رئیس مدینه فاضله، نبی واضع النوامیس است.

۲. از مبنای معینی در سیاست آغاز نمی کند و از قدرت هم چیزی نمی گوید، مبنای او وحدت دین و فلسفه است.

۳. از آن جهت مدینه فارابی ایده آل است که در آن دین و فلسفه یکی شده است و این وحدت صرفا در عالم ایده آل صورت می گیرد و این دو در تاریخ یکی نمی شوند. دین اعتقاد است و فلسفه بحث و نظر و نقد. فلسفه فارابی مددی هم به نقد فلسفه های دیگر نمی رساند و به خصوص که با زمان حاضر ارتباطی ندارد.

٤. شاید کسانی با دیدن نام کتاب های فارابی، به این گمان رسیده باشند که آثار او یکسره مباحث سیاسی است. ولی تا آنجا

که من می دانم، در میان اهل فلسفه ما کمتر حرفی و بحثی از فلسفه فارابی به میان آمده است من هم که کتاب فلسفه مدنی فارابی نوشتم، نوشته ام چنانکه باید خوانده نشد. گویی رغبتی به دانستن آراء فارابی نبود. بخصوص که من مشکل را با تاریخی دانستن فلسفه فارابی مشکل تر کرده بودم. فهم نسبت میان تاریخ و فلسفه کار آسانی نیست.

۵. ابن سینا راهی را که فارابی پیشنهاد کرده بود، هموار کرد. او در کتاب شفا به جای بحث در سیاست، بحث نبوت را پیش آورد. حکمی که شما ذکر کرده اید در مورد ابن سینا درست به نظر نمی رسد. ابن سینا طرح فارابی را درست دریافت و در راه اجرا و تحقق آن، سعی کرد.

٦. سهروردی و ملاصدرا علاقه چندانی به سیاست نداشتند. ملاصدرا در کتاب های خود خلاصه ای از بخش سیاست اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی را آورده است.

۷. اهل سیاست و قدرت سیاسی در فلسفه سیاست و بطور کلی در مباحث علمی دخالتی موثر نداشتند و اگر داشتند، پیدا نبود. آنچه فیلسوفان دوره اسلامی از سیاست نوشته اند حاصل فکر و ذکر ایشان و نتیجه تحولات فکری، فلسفی و دینی بود.

۸. فارابی بنیانگذار فلسفه ای است که در آن دین و فلسفه به هم می رسند. او از این حیث آموزگار فیلسوفانی است که در طی هزار سال در ایران به مسائل فلسفه اندیشیده یا لااقل آن ها را فراگرفته یا تعلیم کرده اند. فارابی فیلسوف قبل از تجدد است و فلسفه او ربط مستقیمی به تجدد ندارد.

۹. فلسفه را به بخش های متفاوت مستقل نمی توان و نباید تقسیم کرد. در فلسفه هر فیلسوف همه بخش ها و مطالب به هم مربوطند و اصولی هست که آن ها را با هم سازگار کرده است.

فلسفه فارابی از آن جهت اهمیت دارد که او بنیانگذار فلسفه اسلامی است و راه و مسیر فلسفه دوره اسلامی را طراحی کرده و نشان داده است که چگونه فلسفه با دین جمع می شود و چندان کاری به تاریخ و سیاست و زمان نداشته است. زمانش هم اقتضای درک قدیم و جدید نداشته است. او فلسفه دوره اسلامی را به صورتی که دریافته بیان و شرح کرده است و در این شرح دین و فلسفه با هم سازگاری دارند. فیلسوفان دیگر عالم اسلام هم با فارابی یکدل و یک جهت بوده و در راهی که او نشان داده سیر کرده اند. فارابی اکنون در تاریخ فلسفه ما مقام بزرگی دارد، اما فیلسوفان امروز وقتی آثار او را می خوانند گر چه با این خواندن و مطالعه بر اطلاعاتشان افزوده می شود و شاید به درک تاریخی شان هم مددی برسد آنان را به درک و فهم مستقیم مسائل زمان نمی رساند.

مشکل بزرگ فلسفه اینست که دو وجه مطبوع و مسموع دارد. مطبوع و مسموع از تعابیر مولای متقیان علی علیه السلام است که علم را به مطبوع و مسموع تقسیم کرده است در فلسفه علم فلسفه و تفکر فلسفی دو امر متفاوت و البته بهم پیوسته اند که با هم اشتباه می شوند آموختن فلسفه کاری است و یافتن وقت تفکر، امری دیگر و البته مقاصد و بواطن هر فلسفه ای را بمدد تفکر می توان دریافت بنظر می رسد که فهم فلسفه فارابی در زمان ما دشوار شده باشد.

از توجه شما و طرح پرسش هایتان بسیار ممنونم.
ایکنا